

Paradigmatic Explanation of Science and Technology in Contemporary Iran; Provisions of Wise Jurisprudence

Mojtaba Zaree*

Seyyed Ebrahim Sarparast Sadat**

Abstract

The question of this article is a science-based movement study and claimants of the goal of progress, namely, two-way, two-stream and two-device capacities. It is the thought of "Wise Jurisprudence" and "Intellectual-Liberal Technocracy" that have lined up against each other with a respectable historical background, especially since the time of Constitutionalism. The survey of this article, using descriptive-analytical method and in a documentary study, showed that with the ideas of wise jurisprudence and the continuity of many efforts and struggles and resistance to the pro-Western current, important paradigm shifts have been made in the field of science and technology; its central feature is the highlighting of the path of "Beneficial Science" movement and "Productive" against the front of "Pseudo-Science" and "Imitator" and paving the way for "scientific resurrection", by trying to expand and deepen the theory of "Knowledge is the Sultan", the evolution of the humanities is the transformation of the system of knowledge into ability, moving on the border of science and stepping in the direction of the needs of the country.

Keywords: Science and Technology, Wise Jurisprudence, Intellectual-Liberal, Policy-Making, Scientific Resurrection.

* Assistant Professor of Political Thought at Tarbiat Modares University (Corresponding Author),
zare6565@yahoo.com

** Assistant Professor of political science at Allameh tabataba'i University- <https://orcid.org/0000-0002-9875-8543>, sarparastsadat@gmail.com

Date received: 26/03/2022, Date of acceptance: 26/05/2022



پژوهش‌های علم و دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوفصل‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، ۱۰۷ - ۱۲۸

تبیین پارادایمی علم و فناوری در ایران معاصر؛ تمهیدات فقاقت حکیمانه

مجتبی زارعی*

سیدابراهیم سرپرست سادات**

چکیده

پرسش این نوشتار از جریان‌شناسی مبتنی بر علم و مدعیان غایت پیشرفت یعنی ظرفیت‌های دو راه، دو جریان، و دو دستگاه فکری «فقاقت حکیمانه» و «روشن فکری - تکنوکراسی لیبرال» است که با پیشینه تاریخی قابل‌اعتنا، مخصوصاً از اوان مشروطیت تا کنون، درمقابل یک‌دیگر صف‌آرایی کرده‌اند. هدف این پژوهش ترسیم و برجسته‌سازی هم‌آوردی این دو جریان در یک چشم‌انداز تمدنی است. بررسی‌های این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و در یک مطالعه اسنادی نشان داد که با انقلاب اسلامی و اندیشه‌های فقاقت حکیمانه، پیوستگی کوشش‌ها و مجاهدت‌های بسیار، و مقاومت در برابر جریان متمایل به غرب تغییرات پارادایمی مهمی در حوزه علم و فناوری رخ داده است. مشخصه کانونی آن برجسته‌شدن یک «مسیر متمایز» و جریان «علم نافع» و «مولد» در برابر جبهه پیرو تمدن هژمون جهانی و هموارسازی و ریل‌گذاری راه «رستاخیز علمی» با تلاش در بسط و تعمیق نظریه «العلم السلطان»، تحول علوم انسانی، تبدیل نظام دانایی به توانایی، حرکت در مرز علم و گام‌نهادن در مسیر نیازهای کشور، و رهایی از تقلیل‌گرایی، یک‌سونگری، و یک‌جانبه‌گرایی توسعه مادی و این جهانی غرب‌گرایان است.

کلیدواژه‌ها: علم و فناوری، فقاقت حکیمانه، روشن فکری - لیبرال، سیاست‌گذاری، رستاخیز علمی.

* استادیار، اندیشه سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، zare6565@yahoo.com

** استادیار، علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، sarparastsadat@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۵



۱. مقدمه

نزاع دو جریان مدعی علم و راه‌بری جامعه ایرانی به پیشرفت هم‌چنان تداوم دارد و ضرورت و اهمیت بازشناسی این جدال مستمر ناظر به مسئله بنیادین بقاست. به تعبیر حضرت امام علی (ع)، علم اساس قدرت و شوکت است: «الْعِلْمُ سُلْطَانٌ مَنْ وَجَدَهُ صَالِحًا بِهِ وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَالِحًا عَلَيْهِ»، چنان‌که این رقابت تمدنی و اهمیت مجاهدت و جهاد علمی به نفع علم همواره در گفت‌وگوهای رهبر انقلاب اسلامی با جامعه دانشگاهی، حوزوی، و نخبگانی کشور تبیین و تأکید شده است. معرفی و پریش از دو طرف این صف‌آرایی، یعنی مختصات دو دستگاه و پارادایم فکری «فقاہت حکیمانه» و «روشن فکری - تکنوکراسی لیبرال»، اهتمام مقاله حاضر است. این مقاله نزاع این دو جریان را دعوی تمدنی می‌داند و به دنبال بیان ویژگی‌ها و مختصات جریان علمی سرچشمه گرفته از فقاہت حکیمانه با محوریت اندیشه‌های علمی آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای است که در مقام هم‌آوردی عرضه شده است. نسبت علم و سازمان‌های اداری علم کشور با جامعه و نیازهای مردم و شواهد تاریخی، معرفتی، و جامعه‌شناختی آن بایستگی این نوع مطالعات را روشن‌تر از همیشه کرده است. با توجه به سیر تحولات علمی در ایران، به خصوص تاریخ قرن اخیر و ایران پس‌انقلاب و با آغاز چهل‌ساله دوم انقلاب اسلامی، اینک وقت آن است که درباره راه‌های رفته پریش‌های جدی‌تری مطرح شود؛ البته در میدان عمل آن‌چه اتفاقاً جانب‌داری شده است میراث روشن فکری بوده است که هم پشتوانه غربی، هم پشتوانه رسانه‌ای، و هم الگوی تمدنی حاضر را پیش‌روی خود داشته است. اما این راه، با وجود همه جاذبه‌های به‌ظاهر مادی آن، از آن دیگران است و البته از این توانایی برخوردار بوده که در همه‌جای دنیا خادمینی را - دانسته یا نادانسته - به خدمت بگیرد. در مقابل، جریان مقابل در وضعیت عقب‌افتاده جوامع اسلامی، اما با پشتوانه میراث تمدنی بزرگ اسلامی - ایرانی و با امید به باور و مجاهدت انسان‌های مؤمن در این هم‌آورد وارد شده است. روش نوشتار حاضر کتاب‌خانه‌ای است، یعنی مطالعه هر آن چیزی که ویژگی سندی دارد و توصیف و تحلیل آن‌ها در جهت تأمین اهداف مقاله است.

۱.۱ پیشینه تحقیق

شهیر و ساری (۱۳۹۸)، با مطالعه و تحلیل بیانات امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای، به شناسایی اسناد بالادستی، تحلیل روندها، ابعاد و مؤلفه‌های علم و فناوری تأثیرگذار در

استحکام درونی قدرت ملی پرداخته‌اند. هدایتی (۱۳۹۹)، ضمن توجه به تعاملات علم و فناوری ایران براساس نقشه راه راهبردی و جامع با کشورهای اسلامی، پیش‌نهادهایی را به منظور افزایش قدرت علم و فناوری مسلمانان در تعامل با ایران در افق ۱۴۱۴، هم‌زمان با گام دوم انقلاب، مطرح کرده که به‌باور وی موجب توان‌مندسازی مسلمانان و افزایش قدرت جهان اسلام در آینده بلندمدت می‌شود. رحمدل و کشتکار (۱۴۰۰) به شناسایی بسترها، شرایط علی، شرایط مداخله‌گر محیطی و زمینه‌ای خاص، و راهبردهای تعامل و کنش دانشی در تحقق جامعه دانشی و راهبری جوامع دانش‌بنیان همت گمارده‌اند. اجاقی و آقایی فیروزآبادی (۱۳۹۹) استقلال، هم‌خوانی با تاریخ و فرهنگ ایرانی، هم‌راهی توسعه مادی و معنوی، ملاحظه عناصر هویت ملی، و لحاظ‌کردن آرمان‌ها را از الزامات راه پیشرفت نزد جریان فقهت حکیمانه دانسته‌اند. این مقاله، افزون‌بر توجه به یافته‌های این نوع پژوهش‌ها و بهره‌گیری از آن‌ها، تمرکز خود را «برجسته‌سازی هم‌وردی جریان فقهت حکیمانه با جریان روشن‌فکری غرب‌گرا در حوزه علم و فناوری» قرار داده است.

۲.۱ چهارچوب نظری: «حکمت و فقهت»

باتوجه به نقشه انکارناپذیر دین در شکل‌گیری و بقای انقلاب اسلامی ایران، می‌توان انقلاب ایران را انقلاب فقهتی، ولایتی، و شریعت‌مدار توصیف و تبیین کرد، زیرا انقلاب پژوهان بزرگ نظیر اسکاچپول و فوران، باتوجه به این خصیصه، بر نارسایی و ناکارآمدی تبیین‌های مقارن انقلاب ایران با این انقلاب تأکید کردند. گیدنز نیز باتوجه به آنچه به نام دین در حوزه عمل اجتماعی ایران در پایان دهه هفتاد میلادی اتفاق افتاد به صورت صریح به ادعای نادرست جهان شمول‌شدن سکولارشدگی روند عالم خطاب به بزرگان جامعه‌شناسی جهان تذکر داد. ازسویی، به‌گواهی بررسی‌های عینی از سه‌گانه نیروهای اجتماعی و سیاسی، جریان مذهبی اصلاح‌دموکراتیک، جریان مذهبی چپ رادیکال، و جریان فقهتی-ولایتی این جریان اخیر بود که در پرتو ولایت فقیه و ظرفیت وجودی فقه به‌عنوان تئوری کامل حیات انسانی به ارائه طرح جای‌گزین خویش به‌عنوان جمهوری اسلامی به‌جای سلطنت اقدام کرد. رهبری این جریان توسط امام خمینی، که خود از مراجع فقهی زمانه خویش بود، باتوجه به گزارش‌های مشاهدتی و نیز بنابر تبیین آیت‌الله جوادی آملی توانست در نسبت رایج بین مقلد و مرجع معماری‌شده از سوی وحید بهبهانی که خود نسبت به دوره قبل خود، یعنی رابطه محدث و شنونده و نقل‌سمعی، پیشرفت کرده بود انقلابی فقهی ایجاد و

این رابطه دوسویه را به رابطه امام-امت تبدیل کند، به علاوه این که فراتر از این، تبیین ولایت فقیه را از موضع صرفاً فقهی به حوزه کلامی منتقل و آن را با براهین کلامی در چشم انداز نبوت-امامت اثبات کند. باوجود تولید این مؤلفه‌های قدرت، دوران امام خمینی به دوره اجمالی انقلاب اسلامی قابل اتصاف است و باتوجه به گسترش مناسبات مدنی و پیشرفت های تکنولوژیکی، اداره نظام جمهوری اسلامی به حوزه‌های جدیدی در علوم نیاز پیدا کرد. از این جا باتوجه به تجربه‌های سه دهه اخیر زعامت آیت الله خامنه‌ای به نظر می‌رسد مسیر امام خمینی، باتوجه به ضرورت‌های تفصیلی و تمدنی، در قالب فقهت حکیمانه به اعتلای خود ادامه داد؛ مسیری در اداره فقهتی-ولایتی که اگر امام خمینی نیز در قید حیات بودند بر همین طریق و در پیوستگی با دیگر علوم آن را عمق می‌بخشیدند. اگر دوره امام اثبات مشروعیت ولایت فقیه از موضع فقهی و کلامی بود، در دوره اخیر جامعه نیازمند اثبات ولایت فقیه از حیث کارآمدی و نافع بودن در اداره امور در تبیین‌ها بود؛ اگر نومعتزلیان بر ناکارآمدی فقه در غوغای پیشرفت صنعت در دهه هفتاد شمسی تمرکز داشته و به جعل دوگانه مدیریت علمی و مدیریت فقهی مبادرت کردند، این حکم حکمت فقیه بوده و است که همه ظرفیت‌های وجودی انسان و علوم را برای پیشرفت متعالیه او به‌استخدام درآورد. حکمت در این جا به این معنی است که دین مقتضی فطرت نمی‌تواند فاقد نظام‌سازی در روزگار پیشرفتگی علوم و فنون باشد؛ به همین دلیل، آیت الله خامنه‌ای در چشم انداز دین بر نظریه علم تمرکز می‌کند. فارابی نیز به‌عنوان مؤسس فلسفه سیاسی از موضع حکمت بر آن بود:

معرفت آن چیزی که تنها شأنش این است که دانسته شود، به واسطه صنایعی شناسایی می‌شود که کارشان شناسایی آن اموری است که دانسته می‌شوند، اما متعلق عمل قرار نمی‌گیرند، اما صنایعی که شأن آن این است که دانسته شوند و بدان‌ها عمل شود با صنایع دیگری به دست می‌آید؛ بنابراین صنایع دو دسته‌اند: دسته‌ای از صنایع که بدان واسطه علم به اموری حاصل می‌شود که تنها برای دانایی هستند و دسته‌ای از صنایعی که بدان واسطه علم به آنچه که موضوع عمل هستند و قدرت برانجام آن‌هاست برای ما حاصل می‌شود (فارابی ۱۴۱۳ ق: ۲۵۳-۲۵۴).

گذر از معقول به محسوس و نیز تلاش برای تبدیل نظام دانایی‌ها به توانایی‌ها و به‌خصوص تأکید آیت الله خامنه‌ای بر علوم نافع در دوره اخیر، چنان که در بخش‌های بعدی مقاله توضیح داده خواهد شد، دارای اهداف غایت‌مدارانه در دوره اخیر و متفاوت با مکتب

پراگماتیسم است که بر اصالت عمل تکیه دارد. فقاہت حکیمانہ، که مؤید تفقه حکمی است، در حوزه عمل ابتدایافته بر حکمت عملی است که برای حوزه های گوناگون در ساحت اجتماعی به تولید سرمشق مبادرت کرده و قسیم حکمت نظری و خود یک معرفت حکمی است. این تفقه در حوزه عمل بر آن است تا غایت و ظرفیت وجودی انسان و دولت ملت در چشم انداز دین از طریق استنباطات دستگاه معرفتی فقاہت حکیمانہ تبلور یابد. آیت الله خامنه‌ای به عنوان نمونه انضمامی نشدن فلسفه اسلامی را نقد می‌کند:

نقص فلسفه ما این است که این ذهنیت امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد؛ فلسفه‌های غربی برای همه مسائل زندگی مردم کم‌ویش تکلیفی معین می‌کند، سیستم اجتماعی را معین می‌کند، سیستم سیاسی را معین می‌کند، وضع حکومت را معین می‌کند، کیفیت تعامل مردم با هم‌دیگر را معین می‌کند، اما فلسفه ما به‌طور کلی در زمینه ذهنیات مجرد باقی می‌ماند و امتداد پیدا نمی‌کند.

به باور او،

می‌توان در مبانی موجود فلسفی ما نقاط مهمی را پیدا کرد که اگر گسترش داده شود و تعمیق گردد، جریان‌های بسیار فیاضی را در خارج از محیط ذهنیت به‌وجود می‌آورد و تکلیف جامعه و حکومت و اقتصاد را معین می‌کند. دنبال این‌ها بگردید، این نقاط را مشخص و رویشان کار کنید؛ آن‌گاه یک دستگاه فلسفی درست کنید. از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقه کل الاشياء»، از مبانی ملاصدرا - اگر نگوییم از همه این‌ها، از بسیاری از این‌ها - می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی درست کرد (بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی ۱۳۸۲/۱۰/۲۹).

ایشان هم‌چنین از تک‌ساحتی شدن دستگاه معرفتی بر حذر و بیان می‌دارند:

این‌که ما بگوییم فقه، مجرد از فلسفه، یک قداستی دارد، فلسفه هم دامن خودش را منزله نگه می‌دارد که داخل وادی فقه و اصول و حدیث و این‌ها نیفتد، درست نیست؛ این‌ها همه اش یکی است، یک هدف دارد، یا مثلاً کلام (بیانات در دیدار با اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳).

ایشان فقه را نیز صرفاً علم به احکام فرعیه نمی‌دانند و یک دستگاه کامل در نسبت با معارف الهیه، عقاید حقیقت‌بنیاد، اخلاق، و فقه رایج می‌شمارند: «مراد از فقه تنها علم به احکام فرعیه نیست، بلکه مراد از فقه علم دین، اعم از معارف الهی و عقاید حقه و علم

اخلاق و فقه به معنای مصطلح، می‌باشد» (بیانات دیدار با نخبگان حوزوی ۱۳۸۲/۱۰/۲۹). به نظر نگارندگان، این نگرش جامع و کاربردی و این دستگاه فلسفی، اخلاقی، و مسئول فقه اکبر، فقه تمدن‌ساز، و فقاہت حکیمانه است. «حکمت» به معنای راه‌بری از آن‌چه هست به آن‌چه باید باشد، آن‌گونه که مقتضی فطرت است و «فقاہت» که عمل فردی و اجتماعی را تابعی از دین حکمی - فطری قرار می‌دهد.

۲. جریان‌شناسی برمبنای علم

مهم‌ترین مبنای تقسیم‌بندی جریان‌های فکری و سیاسی ایران معاصر مواردی مانند «دین»، «هویت»، «سنت و تجدد»، «روشن‌فکری»، «حکومت دینی (اسلام سیاسی)»، و «فرهنگ» هستند (بنگرید به مهدی‌پور ۱۳۹۳: ۷). پارسانیا بر این باور است که شناخت ظهور و افول جریان‌ها در ایران نیازمند شناخت تاریخ شکل‌گیری و هویت آن‌هاست و در کتاب *حدیث پیمانہ پنج مفهوم کلیدی «مذهب و عصیبت»، «غرب و غرب‌زدگی»، «منورالفکری و استبداد استعماری»، «روشن‌فکری و جابه‌جایی قدرت»، و «سنت و تجددطلبی دینی»* را بدین منظور بیان می‌دارد؛ پنج شکاف یا دوگانه‌ای که شاید بتوانند عصاره اصلی برای تبیین فضای درگیری‌ها و نزاع‌های مختلف در حیات فکری - فرهنگی و اجتماعی ایران معاصر باشند (همان: ۱۳). برمبنای «سنت و تجدد»، پژوهش‌گران مختلفی به سنخ‌شناسی جریان‌ها پرداخته‌اند؛ از جمله بشیریه بیان می‌دارد که در مقابل تحولات فرهنگی ناشی از پدیده مدرنیته، چهار نوع موضع‌گیری در ایران دیده می‌شود: اول، دسته‌ای که محور را اندیشه غربی قرار دادند و سپس کوشیدند عقاید اسلامی را با آن‌ها تطبیق دهند؛ دوم، غرب‌زدگان افراطی بودند که اعتقاد داشتند باید اسلام و فرهنگ شرق را کنار زد و نظام ارزشی و فرهنگی غرب را به‌طور کامل پذیرفت؛ سوم که پرچمداران رنسانس معاصر اسلامی بودند، قرآن و اسلام راستین - اسلام زدوده شده از همه پیرایه‌ها - را به‌عنوان اصل و نیز جنبه‌های مثبت تمدن غربی را آن‌طور که با روح اسلام در تضاد نداشته باشد پذیرفتند؛ گروه چهارم برخی نیروهای وابسته به جریان‌های سنتی بودند که پیشرفت‌های مدنی غرب را به‌طور کامل رد می‌کردند (همان: ۱۳-۱۴). برخی نیز بر همین مبنای سنت و مدرنیته از سه جریان «متجددین»، «سنت‌گرایان»، و «نوگرایان دینی» سخن به‌میان آورده‌اند (همان: ۱۵-۱۶). تقسیم‌بندی رشاد با محوریت «دین» در کتاب *دین‌پژوهی در دوره معاصر سه جریان «سنتی»، «متجدد»، و «مجدد دینی»* است. بر همین مبنای محمدتقی سبحانی از سه رویکرد

اصلی در تفکر دینی اجتماعی ایران معاصر سخن رانده است: «شریعت‌گرایی اسلامی»، «تجددگرایی اسلامی»، و «تمدن‌گرایی اسلامی». میراحمدی و سجادی نیز بر مبنای دین سه جریان «نواندیشی دینی»، «نوگرایی دینی»، و «رادیکالیسم دینی» را شناسایی کرده‌اند (همان: ۱۶-۱۸). با مبنا قراردادن «روشن‌فکری»، برخی از نویسندگان، سه جریان «غرب‌گرایان»، «غرب‌زدگان»، و جریان «بازگشت به خویشتن» را شناسایی کرده‌اند (همان: ۱۹-۲۰). بر مبنای «فرهنگ»، میرباقری، سه جریان «سکولاریست‌های مسلمان»، «طرف‌داران مدرنیته اسلامی»، و «طرف‌داران تمدن اسلامی» را بازشناسی کرده است. میرسلیم و دیگران در کتاب *جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران*، بر مبنای «فرهنگ» از دو جریان کلان «عرف‌گرایان» و «دین‌گرایان» سخن گفته‌اند (همان: ۲۱). برخی از نویسندگان نیز بر مبنای «فرهنگ» از سه جریان «پیشرفت‌گرا»، «هویت‌طلب» (هایدگری‌ها و فردیدی‌ها)، و «گفتار معاصر»، که به دنبال ایجاد گفت‌وگویی میان سنت و تجدد است، سخن گفته‌اند. بر مبنای «حکومت دینی»، به‌طور کلان دو جریان «اسلام حکومتی» و «اسلام فقاهتی بدون حکومت» شناسایی شده‌اند (همان: ۲۲). بر همین مبنا، در کتاب *هفت موج اصلاحات*، تقسیم‌بندی هفت‌گانه‌ای ارائه شده است: «عدالت‌خانه»، «سکولاریزاسیون»، «نظریه‌پردازان رادیکال»، «ولایت فقیه»، «رهبری کاریزماتیک»، «بسیج توده‌ای»، «جامعه مدنی»، و «پست‌مدرنیسم» (همان: ۲۴). بر مبنای «هویت» نیز جریان‌هایی بازشناسی شده‌اند، چنان‌که رجایی بر مبنای آبشخور هویتی ایرانیان در این بحث ورود می‌کند و از چهار منبع ایران (عرفان و تساهل)، دین (وحدانیت و برابری)، سنت (اعتدال و معرفت)، و تجدد (فردیت و آزادی) سخن می‌گوید (همان: ۲۵). برخی دیگر نیز معتقدند که اساساً نمی‌توان فضای فکری - فرهنگی ایران را با یک «معیار درونی» یا «نقطه کانونی» جریان‌شناسی کرد. صالحی با چنین نگرشی بیست جریان را با این عناوین بازشناسی کرده است: «مکتب تفکیک»، «ترانس دنتالیست‌ها»، «هایدگری‌های ایران»، «اسلامی‌شدن علوم»، «هرمنوتیک دینی»، «انجمن حجّتی»، «حکمت صدرایی»، «اسلام حکومتی»، «اسلام فقاهتی محض بدون حکومت»، «فمنیستی»، «عرفانی»، «اخلاقی - روان‌شناختی»، «پست‌مدرنیسم»، «مدرنیسم»، «محیط‌زیست»، و «ملی‌گرا - مارکسیستی» (همان: ۲۶). با یک مبنای معرفتی یعنی «توجه به مبانی نظری معرفت و اعتباربخش افکار و اندیشه‌های نمایندگان فکری جریان‌ها» و در تقسیم‌بندی که بر آن اساس از جریان‌های فکری - سیاسی معاصر در جهان اسلام ارائه شده از سه جریان «نوگرایی / اصلاح‌طلبی اسلامی»، «سلف‌گرایی / رادیکالیسم اسلامی» و

«نواندیشی / سکولاریسم اسلامی» سخن به‌میان آمده و در سه ویژگی «نص‌گرایی»، «سنت‌گرایی»، و «عقل‌گرایی» مقایسه شده است (میراحمدی ۱۳۸۵: ۱۷۷). نوشته حاضر «توجه به مناسبات علم، فناوری، و توسعه» را مبنای تقسیم‌بندی خود قرار می‌دهد و بر این اساس از دو جریان «فقاہت حکیمانه» و «روشن‌فکری لیبرال، غرب‌گرای تکنوکرات» در برابر هم سخن به‌میان می‌آورد. بر مبنای این سنخ‌شناسی، دو راه و دو گانه‌ای قابل‌شناسایی است: نخست، قسم جوشش درونی علم، یعنی برآمده از متن (و با پشتوانه) تمدن اسلامی-ایرانی و بهره‌گیرنده از دانش بشری و اعتماد و تکیه به ذهن خلاق ایرانی و احیاگر و تأسیس‌کننده همان تمدن در شکل نوین آن است؛ دوم، علمی که با تکرار علم غربی توسط ذهن بیش‌تر محکوم به تقلید و خوگرفته با آن و بازتولید تمدن غربی و راه‌رفته در آن تمدن و ادغام-به‌تعبیر اصحاب آن- در جامعه جهانی است.

۱.۲ جریان روشن‌فکری/تکنوکراسی لیبرال

این جریان از همان اوان آشنایی ایرانیان با غرب در ایران نیز مثل بیش‌تر کشورهای توسعه‌نیافته، عقب‌مانده، یا در حال توسعه شکل گرفت و به سبب تحیر و شگفتی از پیشرفت‌های غرب و پی‌بردن به میزان عقب‌ماندگی‌های کشور ماهیتی بیش‌تر تقلیدگر یافت و اصحاب آن بیش‌تر به نقد گاه ویران‌گر میراث و سنت‌ها همت گمارده‌اند. این جریان از ملکم‌خان تا سروش و از تقی زاده تا بشیریه، خواسته یا ناخواسته، در خدمت بسط تمدنی غرب قرار گرفته است. این جریان، با حرکت از چشم‌انداز مدرنیته، خواهان توسعه بر مدار مدرنیزاسیون است. آنچه با انگاره‌های این جریان در حوزه علم و فناوری می‌توان به‌زبان تمثیل بیان داشت نخواستن ساز سواست، بلکه باید در ارکستر سمفونیک نظام سلسله‌مراتبی بین‌الملل قرار گرفت و ساز هماهنگی نواخت تا راه‌ها باز شود (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۴۳). این پذیرش نظام سلسله‌مراتبی به‌معنای بن‌بست هرگونه مقاومت در حوزه داخلی، چه روشی و چه حکمرانی، است. زنجیره‌ای از اخبار و جلسه‌های حلقه‌های شبه‌روشن‌فکری تهران و فهرست متنوعی از نشریه‌های مربوط به مباحث توسعه و سیاست و برخی از استادان مدعی این حلقه‌ها در ایران دهه هفتاد توانست دولت‌هایی را در طول حیات جمهوری اسلامی بر سر کار بیاورد که به‌امید تقلید، تکرار، و پذیرش الگوی مسلط نتوانستند قدمی مجتهدانه و درون‌زا در مسیر پیشرفت و سعادت ایرانیان بردارند و حتی طلبکار شده‌اند که ناکامی‌ها به‌دلیل استقلال‌خواهی و مقاومت جریان

فقاہت حکیمانه است. یک نمونه تئوریک و مستند این مدعا را می توان با مروری بر مبانی و مستندات نظری چهارم توسعه کشور، که در دولت هشتم پس از انقلاب در دو جلد از سوی سازمان برنامه و بودجه وقت منتشر شده (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور ۱۳۸۳)، به عیان نشان داد. در این سرمشق و الگو بر تولید هویت ملی - تبعی و قدرت ظلّی تأکید و اصرار شده است. این جریان با تولید نظام ارزشی متفاوت و بنابراین تضعیف ارزش های اسلامی - ایرانی مانند معنویت گرایی، خانواده گرایی، و آخرت گرایی، هم چنین آثار و پی آمدهایی که به دنبال توسعه مدنظرشان ایجاد کرده اند، مانند گرایش به سکولاریسم، ازسویی راه حقیقی پیشرفت کشور را سد کرده اند و هم اسناد بالادستی کشور از کار، جریان، قوت، و استیلا دور شده است.

۲.۲ جریان فقاہت حکیمانه

«علم مداری» یکی از ویژگی های بنیادین مکتب اسلام است. به سبب نگاه اسلام به علم و علم آموزی بود که مسلمانان علاوه بر کسب علوم اسلامی در مکان جغرافیایی خود در طول تاریخ به هر سرزمینی راه یافتند، از فراگرفتن علوم آن سرزمین نیز کوتاهی نورزیدند و در برابر دانش دیگران بی اعتنائی نشان ندادند و علم را - و لو بالصین - دنبال کردند و به تحصیل و بومی سازی آن همت گماردند. این چنین، جهان اسلام از اواخر قرن هشتم تا اواخر قرن دوازدهم میلادی، به مدت حداقل چهار قرن، طلایه دار علم و دانش در سراسر گیتی شد (هدایتی ۱۳۹۹: ۱۱۷). جریان فقاہت حکیمانه این فرصت و توفیق را یافت که همین خصال تمدن آفرینی علم و فناوری را در یکی از درخشان ترین سرزمین های علم و دانش خیز جهان، یعنی ایران، به جامعه سرریز کند. آوردگاه نظری این جریان و مبانی نظری فقاہت حکیمانه در چشم انداز دین نه با رویکردی دایرةالمعارفی - فرهنگستانی، بلکه بر مبنای اجتهاد است؛ البته اجتهاد نه صرفاً اصولی - فقاہتی، بلکه اجتهادی حکمی که مبتنی بر ظرفیت شناسی و ظرفیت نمایی درونی و شکوفایی استعداد های درونی یک ملت و بلکه یک امت در همه ساحت ها چنان که باید باشد و برای تجسم «قال الذین اوتوا العلم و الايمان» (روم: ۵۶) است. دامنه این شکوفایی، همان طور که گفته شد، همه ساحت از جمله اقوام، معادن، تاریخ، ادبیات، طبیعت، هویت ملی، و بیش تر از این موارد را شامل می شود. در واقع، اساس در این جا اجتهاد حکمی برای پیشرفت درونزای برون نگر است؛ جریانی که هویت و قدرت را تمدنی می بیند و نقطه عزیمتش تجربه های درخشان تمدنی اسلامی -

ایرانی است. این مسیر از جریان فقهت حکیمانه با مؤسس متأخر آن یعنی امام خمینی آغاز شد، دوران شکوفایی عقل‌ها و عقلانیت دینی را پیمود، و اینک دوران تفصیلی خود را در عصر آیت‌الله خامنه‌ای با باور به نظریه «العلم السلطان» و توجه عملیاتی به اتخاذ راه‌حل ظرفیت‌آفرینی در منابع انسانی و منابع طبیعی توأمان پی گرفته است؛ جایی که در آن هم‌پیوندی علوم پایه و علوم انسانی در خدمت شکوفایی عقل‌ها قرار می‌گیرد و به‌هراندازه که بر علوم انسانی و تحول در آن تأکید می‌شود، درباره‌ی جداسدن جامعه‌ی دانش‌آموزی و نخبگانی از علوم پایه نیز هشدار داده می‌شود. اتکا به حکمت اسلامی - ایرانی، باور جوانان مؤمن و مجاهد و اعتماد به آن‌ها، دوری از افراط‌ها و تفریط‌ها، تکیه بر توان داخلی، بهره‌گیری از ظرفیت‌های استفاده‌نشده و معطل کشور، و دانش‌آموختن از دیگران، اما دانش‌آموزنماندن از دیگر مشخصه‌های علم نزد جریان فکری - معرفتی فقهت حکیمانه برای هدف تبدیل نظام دانایی به توانایی کشور با حرکت در مرز علوم و حل مسئله‌ها و پاسخ به نیازهای کشور است؛ ویژگی‌هایی که از چشم دانشمندان برجسته‌ی مسلمان کشورهای اسلامی نیز پنهان نمانده است. آن‌ها معتقدند که برخی از رهبران کشورهای اسلامی سرمایه‌گذاری لازم را برای به‌روزکردن دانشگاه‌هایشان و ارتقای فرهنگ عالی، که قابلیت رقابت با ساختارهای بین‌المللی را داشته باشد، در مراکز برجسته علمی کشورشان سازمان‌دهی کرده‌اند. آن‌ها یکی از این کشورهای مسلمان پیش‌قدم را ایران می‌دانند و به طرح جامع علمی بیست‌ساله (نقشه جامع علم و فناوری ایران) و طرح جامع تمرکز روی آموزش عالی و دانشگاهی مانند مرکز تحقیقات نانوفناوری اشاره می‌کنند که با سرمایه ۲۵ میلیون دلاری طبق نقشه جامع تأسیس شده است. برای دانشمندان مسلمان، افزایش تعهدات طرح جامع در ایران برای سرمایه‌گذاری اعتبارات تحقیق و توسعه به ۴ درصد و اعتبارات آموزشی به ۷ درصد از تولید ناخالص داخلی ایران تا سال ۲۰۳۰ نیز جلب‌نظر کرده است (بنگرید به هدایتی ۱۳۹۹: ۱۳۷). اگر تدابیر ابلاغی رهبری با عناوینی چون «الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی» از توجه نظام جمهوری اسلامی ایران برای پاسخ به نیازها و مطالبات جامعه و نیز استفاده از فرصت‌ها جهت رسیدن به سطح بالای رفاه و آبادانی، تحقق جامعه دانایی‌محور، و الگو بودن در سطح و تراز جهانی حکایت دارد، باید پذیرفت که جان‌مایه اصلی این الگو استقرار جامعه دانش‌بنیان، جامعه فرهیخته، توانا (مقدمه چشم‌انداز)، کارآفرین، خلاق، نوآور (ماده ۴ برنامه پنج‌ساله ششم)، و نظایر آن از مواردی هستند که در اسناد بالادستی و مشخصاً سند چشم‌انداز وجود دارد (بنگرید به رحمدل و

کشتکار (۱۴۰۰: ۲۶۹). «خدا محوری»، «خودباوری»، «مبتنی بر نیازها و مسئله‌های خود»، «عقلانیت»، «رشد و تربیت»، «سیاست‌گذاری و چشم‌انداز»، «تحول و امید»، «ساختن آینده»، و «پیشرفت» واژگانی هستند که علم و فناوری را در این الگو احاطه کرده و فراگرفته‌اند.

۳. ریل‌گذاری «رستاخیز علمی»

جریان فقهت حکیمانه با گذار از برخی دوگانه‌ها، تمهیدات، و ریل‌گذاری برای عبور از وضعیت «شاگردماندن در علم» به موقعیت اجتهادی و تولیدی «علم» تدارک دیده و در تکاپوی تمهید «رستاخیز علمی» (خامنه‌ای ۱۳۹۷: ۳۵) برآمده است. برخی از آنچه در ادامه خواهد آمد «مبنایی»، برخی دیگر «نشانه‌های آن، برخی «مسئله‌شناسی درباره آن»، و برخی دیگر «ارائه راه‌حل» هستند که می‌توانند برخی از ابعاد منازعه دو جریان محل بحث را نشان دهند.

۱.۳ ابطال تضادانگاری «علم و دین» و «دین و توسعه»

امروز جامعه علمی کشور در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه از پایان‌گرفتن تضادانگاری علم و دین با میدان‌داری دستگاه فکری فقهت حکیمانه به‌تکاپو افتاده است. وقت سیطره گفتاری نظام فکری پویای حکمی و اجتهادی بر نظامات فکری وابسته به تمدن‌های دیگران است تا ادعای غیربومی و ساختگی «تعارض علم و دین» و «تضاد دین و توسعه» در تاریخ یک‌صدساله اخیر ایران را پایان دهد. اگر روزی از موضع معرفت‌شناسی در تضاد علم و دین و عقب‌ماندگی مدیریت فقهی از مدیریت علمی و ناتوانی فقه و فهم فقیهان و روش فقهت، با غوغای صنعت، توأم با احساس و هیجان می‌نوشتند و سخن می‌گفتند، در تبیین و توصیف جامعه اسلامی - انقلابی ایران با مدل جامعه‌شناختی جوامع با اصطلاح سنتی، شبان - رمه، پدرسالار، و استبدادی درنگ نمی‌کردند و چاره را در پیوست جامعه و نخبگان به «علم» می‌نمایاندند؛ و دانشجویان و استادان انقلابی را با این دوگانه‌ها به سرزنش و زخم‌زبان‌ها می‌گرفتند، اما اینک دو سردمدار مشهور «ناتوانی مدیریت فقهی در برابر مدیریت علمی» و نیز نظریه‌پرداز «این‌همانی جامعه اسلامی - انقلابی ایران با جامعه پیشامدرن، شبان - رمه و پدرسالار» دو امر را به‌زبان آوردند؛ یکی امام خمینی را «باسوادترین رهبر تاریخ ایران از ایام حکومت هخامنشیان تا کنون» دانست (سروش ۱۳۹۷) و آن دیگری ضمن شرح و بیان ناکامی‌های خود و راه رفته خود در علوم سیاسی از «بازگشت به حکمت و

سیاست‌گری برای به‌سازی و احیای علوم سیاسی» و در واقع بازگشت به حکمت سیاسی سخن به‌میان آورد (بنگرید به بشیریه ۱۳۹۷: ۱۱-۱۶). هرچند گفت‌وگفت کسی حجتِ منطق این راه نبوده و نیست، اما آشکار است که دانش امام نه به فرد ایشان که به روش‌شناسی فقهت و ولایت بازگشت داشته و حکمتی هم که آن دیگری گفت حتماً متفاوت با وضعیت شبه‌مدرن علم در ایران است. در حال، دستگاه فکری فقهت حکیمانه، علاوه بر وزن نظری، در حوزه عمل نیز به‌نحوی مؤسس پژوهشگاه رویان، معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، بنیاد ملی نخبگان، و شرکت‌های دانش‌بنیان و حامی نخست علوم و فناوری نوین نیز بوده است.

۲.۳ ابطال تضادانگاری «دین و سیاست‌گذاری عمومی»

پایان دادن به دعوا و تضاد ساختگی «دین»، «خط‌مشی‌گذاری»، و «سیاست‌گذاری عمومی» از دیگر پی‌آمدهای عینی منبعث از تمهیدات دستگاه فکری فقهت حکیمانه برای تولید وضعیت تحولی در علم است. گفته می‌شد: اداره عمومی و حکم‌رانی با دین سازگاری ندارد، اما امروز آن دستگاه فکری که از موضع دینی و با تکیه بر فقهت حکیمانه به تولید اسناد و نقشه‌های بالادستی پیشرفت اصرار می‌ورزد همانا فقهت حکیمانه است. تلاش در تدوین الگوی پیشرفت اسلامی- ایرانی، تنظیم سند چشم‌انداز پیشرفت، تولید سیاست‌های کلی در حوزه‌های مختلف، تدوین نقشه جامع علم و فناوری، سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، سیاست‌های دفاعی و زیست‌محیطی، و ... از جمله این خط‌مشی‌گذاری‌هاست. جریان شبه‌علمی روشن فکری لیبرال در برابر این وضعیت آن‌قدر منفعل شده است که تکاپوهای دستگاه فکری فقهت حکیمانه را حرکت در مسیر عرفی‌گرایی و سکولارشدگی ارزیابی می‌کند، غافل از این‌که این تکاپوهای فکری جزوی روش‌مند از جریان تفکر اجتهادی- اصولی در این روش‌شناسی است.

۳.۳ ابطال ادعای «کوتاه‌مدتی» و «جامعه کلنگی»

شناساندن امام خمینی و تداوم الگوی او در قامت ساختارها و نهادها در بستر زمان به نسل‌های کنونی از دیگر توانایی‌های دستگاه فکری فقهت حکیمانه بود. بر مبنای ساخت شرق‌شناسانه گفته می‌شد: ایران یک «جامعه کوتاه‌مدت» و «منقطع» است، یعنی جامعه‌ای است که تداوم و تغییر- حتی بنیادی‌ترین تغییرات- در آن کوتاه‌مدت است و برای توضیح

آن از تشبیه «خانه کلنگی» یعنی شایسته ویرانی برای هر بنایی از نو استفاده شده و به «جامعه کلنگی» تعبیر می‌شد (بنگرید به همایون کاتوزیان ۱۳۸۷؛ ارغنده‌پور ۱۳۹۳)، اما پارادایم فقهت حکیمانه نشان داد که این پارادایم یک پیوستار واحد در عصر غیبت و به تکامل ادوار دانش فقه حکیمانه متکی است و به‌خصوص باتوجه به دوره امام خمینی و پس از او از قاعده اجمال و تفصیل پیروی شده و انقطاعی در روند انقلاب اسلامی پدید نیامده است که با قوت و قدرت وارد گام دوم انقلاب خود شده است. امام خمینی برای آنان که او را ندیده بودند تفسیری راستین از انقلاب و تداوم انباشت سرمایه حقیقی و انباشت نهادی و حقوقی ولایت امر شد تا دوره امامت اجمالی او در دوره تفصیلی، شبکه‌ای، و تمدنی سی سال اخیر همراه با استعدادها و امکان‌های علمی، انقلابی، و اجتهادی مؤسس به نسل نو شناسانده شود و تداوم یابد.

۴.۳ ابطال دوگانه‌سازی از «هویت ملی و هویت اسلامی»

خاتمه‌دادن به ادعای جمع‌ناشدگی هویت ملی با اسلام و ولایت فقیه از دیگر ثمره‌های پارادایم فقهت حکیمانه بوده است؛ اگرچه حداقل از زمان میرزای شیرازی که اعتلای ملت بر پایه شریعت مقابل خارجی‌ها در نهضت تنباکو رقم خورد و نیز از تکاپوهای آیت‌الله مدرس و آیت‌الله کاشانی برای حصول به مجد ایران که بگذریم، مجاهدت امام خمینی در بسیاری از موضوعات مرتبط با اعتلای ایران از جمله موضوع کاپیتولاسیون از موضع رهبری فقهی نسبت مستقیمی با اعزاز و تحکیم هویت ایران اسلامی مقابل بیگانگان دارد. در میانه چندضلعی (الف) ناسیونالیسم ایدئولوژیک باستان‌گرای پهلوی؛ (ب) ناسیونالیسم رمانتیک و بی‌هزینه‌کرد لیبرال‌ها از دهه شصت تا کنون؛ (ج) کوروش‌ستایی‌های متأخر، تکاپوی به‌عمل‌آمده سه دهه اخیر، اما اوج مراقبت از جغرافیای ایران و مؤلفه‌های هویت ملی در چشم‌انداز انقلاب اسلامی است. دورنگه‌داشتن ایران از فتنه‌های منطقه و زیربارنرفتن خالد بن ولید نمایی‌ها از صدام از سوی برخی اهالی بی‌تجربه در کشورداری، تأکید بر مراقبت از زبان فارسی و اصرار بر تولید مقالات در مرزهای دانش با زبان فارسی با هدف مرجعیت‌سازی ایرانیان در نظام ارجاعات علمی، و مقابله با استیلای زبان سیاسی علم و الگوی مسلط نمایه‌سازی‌های علمی در نظام سیاسی جهان از جمله سیاست‌گذاری‌های دستگاه فکری ولایت فقیه بوده است. براساس مشاهدات میدانی در حوزه علم و فناوری، روش‌شناسی‌ای که امروز در ایران مروج علوم و فناوری‌های نوین است دستگاه فقهت حکیمانه است، گو این‌که دستگاه فکری و سیاست‌گذاری ولایت فقیه میدان‌دار ایرانیان در

علوم نوین نانو، بایو، هوافضا، سلول‌های بنیادین، و علوم شناختی است. امروز دستگاه فکری فقاہت شعارهای عمومی ایرانیان را از خواست عمومی تصرف در یک انرژی یا یک حق مسلم به مرحله تکامل یافته تری انتقال داده است؛ یعنی اکنون صرفاً گفته نمی شود که انرژی هسته ای حق مسلم ماست، بلکه در پرتو «العلم السلطان» به علوم انسانی و علوم پایه توجه جدیدی در سیاست گذاری علم شده است. اما جریان پارادایم شبه علم روشن فکری - تکنوکراسی لیبرال به سبب «فقر معرفتی» و فقدان الگو و سرمشق در تحولات تاریخی بیش تر سودای قدرت ظلی داشته و نه معرفت اجتهادی و حداکثر در تحقق اندیشه سلطنت ایران شهری است؛ این وضع اعتلا و تقلیل یافتگی دو روش شناسی «فقاہت حکیمانه» و «جریان شبه علم روشن فکری - تکنوکراسی لیبرال» در تاریخ معاصر ایران را به تصویر می کشد. با این وصف، به نظر می رسد دستگاه فقاہت حکیمانه، علاوه بر دفع و رفع برخی غبارهای فتنه در حوزه سیاست، در حوزه علم و فناوری هم توانسته به مهار دوگانه سازی های غیر واقعی علم و دین در ایران همت گمارد، زیرا فتنه علم (فتنه ساینس) از نخستین فتنه های عمیق تاریخ اخیر ایران یعنی از زمانه آخوندزاده، ملکم خان، و تقی زاده تا مخصوصاً سی سال اخیر بود که مقدم بر دیگر فتنه ها در سپهر افکار عمومی ایران مهار و دفع شده است. اینک الگوی فقاہت حکیمانه از موضع دین بر کشف انرژی های نوپدید در طبیعت و نیز توجه به علوم شناختی تأکید می ورزد. دال مرکزی این خط مشی ها اعطای سویه تمدنی به فعالیت های علمی - انقلابی، شناسایی مزیت های نسبی و تولید هویت ملی، قدرت ملی و ثروت ملی، و نیز کشف ارزش افزوده ها در سامان سیاسی ایران است. اجمالاً این که این دستگاه فکری مخالف هرگونه خام فروشی - از خام فروشی نفت تا خام فروشی اندیشه ها - است. این روش شناسی، که مبتنی بر توجه به استعدادهای این زیست بوم و ابتنا یافته بر راهبرد ظرفیت - راه حل در اداره عمومی کشور است، اکنون بیش از همه نگران بالفعل نشدن امکانات و منافع ملی و «ظرفیت های استفاده نشده طبیعی و انسانی» (خامنه ای ۱۳۹۷: ۳۲) کشور است.

۵.۳ آشکار سازی مسئله های علم و پیشرفت: «دانشگاه بریده از جامعه»، «نفت پایگی»، و «توسعه آمرانه»

یک پرسش اساسی در نسبت علم و جامعه این است که از چه روی نظام دانایی ما به مجموعه توانایی تبدیل نمی شده یا نمی شود و یا چرا ساختار و سازمان علم در کشور اجتماعی و مسئله محور نیست و سویه تمدنی ندارد؟ ابر معضل پیشرفت ایران چیست؟

به نظر می‌رسد مسئله اساسی پیشرفت ایران در دوره معاصر، از مشروطه تا کنون، «حکمرانی و خط‌مشی حاصله از پارادایم شبه‌علم و شبه‌مدرن، برخاسته از روشن‌فکری و تکنوکراسی لیبرال در اداره امور اجرایی و علمی کشور، متفاوت با زیست‌بوم ایرانیان» بوده است. با این وصف، از حیث اندیشه‌ای می‌توان آشکارا گفت که سازمان اداری دانشی و علمی که ترجمه‌ای و غیردرون‌زا باشد به‌داد این کشور نخواهد رسید، زیرا در سنت اسلامی علم، صنعت، و حکمت در یک منظومه قرار دارند. اینک بیش از یک قرن است که ذیل دستگاه فکری شبه‌علم روشن‌فکری - تکنوکراسی لیبرال بر ادعای‌های علمی اصرار شده است، اما علم در این سرمشق قدرت‌آفرین، کارافزا، کارگشا، راه‌گشا، و ثروت‌آفرین نبوده است. هنوز هم از موضع علم برای ایرانیان کاری نکرده و بلکه دستانشان در مسدود کردن و پلمب‌سازی علوم نافع و کاملاً بومی قابل‌شناسایی است؛ از صدر مشروطه و از صدر قاجار تا پهلوی اول و دوم و از دولت موقت و بسیاری از دولت‌های پساانقلاب به‌خصوص دوران موسوم به توسعه آمرانه و اصلاحات دموکراتیک، این تبار تاریخی مکرر از برتری علم بر دین گفتند و در دوران متأخر به‌خصوص از برتری علم بر ارزش و رجحان تخصص بر تعهد و فن‌سالاری بر ارزش‌مداری گفتند و نیروهای مبتنی‌یافته بر سرمشق فقاهت حکیمانه، انقلابی، و وطن‌خواه را شماتت کردند. اما وقتی از صدر مشروطه تا کنون این ادعاها عقیم ماند و به نتیجه نگرایید، معلوم می‌شود ساختار و سازمان علم و فن در کشور دچار بیماری سیستمی است و باید دچار انقلاب معرفتی و اجتماعی شود؛ بنابراین ما نیازمند به تحولی علمی از طریق علوم انسانی متضمن زنجیره هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، و ارزش‌شناسی و تداوم آن از علوم انسانی به حوزه‌های تجربی، فنی و مهندسی، و علوم پایه هستیم. می‌توان در پرتو این معرفت تاریخی راستین اعلام کرد که روش‌شناسی و دستگاه علمی شبه‌مدرن روشن‌فکری و تکنوکراسی لیبرال در دوره معاصر ایران به‌جای تولید ثروت و قدرت از علم به دانشگاه‌داری روی آوردند و استادان دانشگاه را در چنبره مقررات شبه‌علم گرفتار کردند. این‌که هنوز موفق نشده‌اند بین آموزش و نظام دانایی با مجموعه توانایی رابطه مستقیم ایجاد کنند، این‌که هنوز بانک‌ها در رونق تولید نقشی ندارند و عموماً با ملت در حال رقابت‌اند و جزو بنگاه‌داران بزرگ کشورند، این‌که هنوز سرفصل‌های آموزشی در دانشگاه‌های مستقر در استان‌ها با مزیت‌های یک استان و اقتصاد شهرها و ورود به چرخه و زنجیره صنایع تبدیلی و نیز امور اجتماعی مناطق رابطه ندارند، و با شواهدی از این دست درمی‌یابیم که باید به نتیجه و داوری منطقی در تاریخ معاصر ایران تن داد. پارادایم پوزیتیویستی و پست‌مدرن حاکم بر روشن‌فکری لیبرال در حوزه علم تا کی

می‌تواند در پرتو یک روش‌شناسی شبه‌مدرن، که منطقی‌عقیم است، پشت اتهامات ناروا به نظام سیاسی اسلامی دایر بر ایدئولوژیک‌کردن علم، حکومتی‌شدن دانشگاه و فروپاشی علم در ایران پس‌انقلاب، ناکارآمدی نظام اندیشگی خود را توجیه کند و درعین‌حال آورده‌ای در مرز دانش نداشته و یا متاعی بر سر سفره مردم نیاورده باشد. این موقع و موقف نتیجه و پی‌آمد طبیعی ساختار اداری و بروکراتیک علم است که به‌دلیل پیروی از نظام‌های ایدئولوژیک غیربومی و شبه‌مدرن و درگیرکردن و درگیرشدن در فرایندهای کم‌اثر جامعه علمی و وطن‌خواه کشور را، که گاه در حوزه‌های خاص گوی سبقت را از کشورهای جهان ربوده و ایران را در حوزه‌های دانشی مورد تأکید دستگاه فقهت حکیمانه در زمره چند کشور جهان بالا آورده‌اند، معطل نگاه داشته‌اند. اگر حکومت شبه‌مدرن پهلوی با تکیه بر مواهب نفت به دورزدن جایگاه و مشارکت مردم در سیاست و اقتصاد پرداخت و اگر نفت‌پایگی نظام دیوان‌سالاری به دلیل عدم تحول انقلابی، با وجود گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی، میل به دورزدن مردم دارد، معلوم می‌شود نفت‌پایگی به آفت بزرگ دانشگاه‌های غیرمولد ما بدل شده است؛ همان نفتی که دستگاه فکری فقهت طی چندین مرتبه به عبور از آن طی سی سال اخیر و در فواصل سال‌های ۶۸، ۷۱، ۹۶ و ... با نام‌بردن از مقاومت جریان تکنوکرات به ناتوانی و بی‌اعتنایی‌شان در خطر نفت‌پایگی و خام‌فروشی منابع ایران تذکر و انذار دادند. دستگاه روش‌شناختی فقهت حکیمانه این معضل را به‌درستی تشخیص داده و به سیاست‌گذاری علم، فناوری، و فرهنگ توجه نشان داده است، هرچند بی‌توجهی کارگزاران اداری نظام علم به اسناد بالادستی و قدرت‌مداری وضع شبه‌مدرن بر سازمان اداری علم کشور این سیاست‌گذاری‌های نوپدید را نیز با بحران مواجه کرده است.

۶.۳ ارائه راه‌کار و راه‌برد

کوشش در بسط و تعمیق نظریه «العلم السلطان»، تحول علوم انسانی، تبدیل نظام دانایی به توانایی کشور، حرکت در مرز علم و توجه به ظرفیت‌ها، مسئله‌ها، و نیازهای کشور که از برجسته‌ترین ویژگی‌های علم نزد جریان فقهت حکیمانه است راه‌حل معضلات شناسایی‌شده و اساس تحولی بنیادین و ابطال عملیاتی و نظری راه‌حل‌های مبتنی بر تقلید و تکرار است؛ تحولی که مفردات آن از نظر فعالان و سیاست‌گذاران دانش، پژوهش، و فناوری اساس بنای جامعه دانش‌بنیان نیز است:

دانش درون‌زا، تحول اندیشه و تفکر تولید، تبدیل افراد از مصرف‌کننده صرف به تولیدکننده دانش، تراوش دانش از درون ذهن افراد و قرارگرفتن در چرخه توزیع و انتشار و متأثرساختن همه ابعاد جامعه، دغدغه و عزم مشترک، تحولات بنیادین مبتنی بر علم و فناوری، خلق، توزیع، و به‌کارگیری دانش، توجه به سرمایه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، فناوری اطلاعات و ارتباطات، چشم‌اندازهایی مانند چشم‌انداز بیست‌ساله، ضرورت تحول اندیشه و تفکر تولید با محوریت افراد جامعه، پویایی، تقویت رابطه دانشگاه، صنعت و دولت، ارتقای فرصت‌های یادگیری (رحمدل و کشتکار ۱۴۰۰: ۲۷۰).

باید اذعان شود که غفلت سیاست‌گذاران و سازمان اجرایی علم از شرکت‌ها و مؤسسات دانش‌بنیان در صنایع گوناگون و نیز علوم انسانی و هم‌چنین فقدان پیوند آن‌ها با نیازهای کشور، از جمله طی نشدن نسبت منطقی رشد کمی علم با نظام مسائل و فهرست معضلات کشور، از بسترهای اصلی دست‌نیافتن کشور به پیشرفت شایسته ایرانیان است؛ البته باید میان سازمان علم و دانشگاه‌ها با استادان وطن‌خواه، متدین، و جهادی دانشگاه تفاوت گذارد. مسئله این است که از چه روی یافته‌های استادان تراز اول علم و آگاهی در علوم و فناوری‌های نوین و نیز علوم انسانی بومی به چرخه ثروت و قدرت وارد نشده و ایده‌های مبتکران توسط بیگانگان غارت می‌شود؟ اگر نفت‌پایگی موجب جابه‌جایی دولت‌سالاری به جای مردم‌سالاری می‌شود و اگر کارشناس محوری جای خود را به مدیرسالاری می‌دهد، همین سرمشق «دانشگاه‌داری» را بر «دانش‌محوری» برخاسته از رابطه پویا و مولد استاد- دانشجو و استاد- جامعه مستولی می‌کند. از این‌رو، انتظار می‌رود سازمان علم کشور برای ورود جدی به عرصه تولید و تکثیر دانشگاه کارآفرین، نافع، و تمدن‌گرا روی دادهایی نظیر جایزه ملی دوزدن نفت یا عبور از تکنولوژی‌های وابسته را در دستور کار قرار دهد؛ سیاستی که در تکنولوژی‌های مقاومتی و علوم و فناوری‌های نو از حیث دانشی و عملی به نتیجه گرایید. در این صورت، نظام‌های شبه‌مدرن حاکم بر فضای سازمان علم تحت‌الشعاع جنبش‌های علمی- استادی قرار خواهند گرفت؛ باین‌وصف، پی‌آمدهای دانشگاه غیرنافع نه حاصل نظام سیاسی کنونی که محصول سازمان علم شبه‌مدرن آمرانه دولت‌های وابسته به آن است. نظام اجتهادی علم به‌دلیل فهم دقیق و حکمی نظریه «العلم السلطان» خواستار ظهور نسل جدید دانشگاه مولد و آفریننده علوم اقتداری از طریق توجه به مبادی علوم انسانی بومی و اسلامی است. ساختار اداری و رسمی علم سال‌هاست بی‌توجه به جامعه و نیازهای ملت اقتدارگرایانه از بالا و با ابلاغ دستورات دانشگاه‌داری

می‌کند؛ دستوراتی که از حیث تحولی نسبتی با نظام موضوعات کشور و فهرست مسائل و معضلات ایرانیان در اقصی نقاط ایران ندارد. سیاست‌گذاری علم و نیز سازمان اداری علم و کسوت استادی دانشگاه‌ها مجموعاً و صرفاً یک وزارت‌خانه و یا یک شغل نیست، بلکه بیان‌گر یک مسئولیت اجتماعی بزرگ و تاریخی نیز است. نمی‌شود تنها بر طبل آزادی‌های آکادمیک کوفت و حتی گاه در مغایرت با فرهنگ و موازین اسلامی به حرف‌های نادقیق توسل جست، اما با درد و رنج ملت و سامان ایران بیگانه بود. براساس قضاوت عقل و تجربه دنیای معاصر، آزادی‌های آکادمیک با تکالیف اجتماعی توأم است. شورای عالی انقلاب فرهنگی در صدر و دو وزارت علوم و بهداشت، سازمان دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها، و گروه‌های آموزشی-پژوهشی در مقام‌های بعدی در غفلت تاریخی از رسالت اجتماعی علم و فناوری هستند؛ به‌عنوان یک نمونه مناسبات درونی دانشگاه در فلان شهر چیزی است و مشکلات و دغدغه‌های ملت، کارگزاران محلی دولت، و مردمان همان شهر چیزی دیگر. اگر سازمان اداری علم نیز با عبور از پوسته سخت دانشگاه‌ها به جنبش استادان ذیل سرمشق اجتهادی و درون‌زا و مبتنی بر روش‌شناسی معتبر بیوندند، در این صورت هر دانشگاه صاحب چند مزیت و هر گروه علمی و کانون استادی به کارگاه علمی مسئله‌محور متحول می‌شود و به عقبه علمی و فنی نظام اجرایی در سطوح محلی، استانی، ملی، و حاکمیتی تبدیل خواهند شد.

۴. نتیجه‌گیری و پیشنهادهای

در این نوشتار، بازسازی هم‌آوردی پارادایمیک علم در قرن اخیر با نقبی به جریان‌شناسی دو جریان مدعی آن به‌پیش کشیده شد. بازشناسی سوبه‌های صف‌آرایی دو جبهه «علم تولیدی-اجتهادی» و «علم ترجمه‌ای-غیربومی» در ایران از آن‌رو موضوع حائز اهمیت است که تکلیف جدال دو‌یست‌ساله اخیر بین غرب‌گرایان و تمدن‌گرایان را روشن می‌کند. اگر ادبیات پسااستعمارگری بحث و گفت‌وگو از آثار و پی‌آمدهای استعمار بر فرهنگ، هویت، و جوامع است (اکرادی ۱۴۰۰: ۱)، شاید بتوان گفت که ذهن و ضمیر روشن‌فکران مقلد و مولد غرب که بازآفرینی تمدن غربی را چه به‌عنوان چاره درد ایرانیان، چه از سر خودتحقیری، و چه نداشتن اعتماد به نفس مورداهتمام قرار داده‌اند افکار و معرفت برساخته‌شان «فرهنگ»، «هویت»، و «جامعه» ایرانی را تحت‌تأثیر خود قرار داده است. نمود و ظهور و بروز این برنامه-پذیرند یا نپذیرند-نوعی برنامه‌استعماری یا قرارگرفتن در

بازی استعماری سرمایه‌داران و رسانه‌داران غربی است که در حوزه علم پی‌آمدهای بسیار وخیم و بدتری از تغییر زبان (چنان‌که در نسل اول روشن فکران ایرانی مانند آخوندزاده و ملکم‌خان تعقیب می‌شد) و حذف اسطوره‌ها تا حذف یک دسته انسان یا رویکردهای تبعیض‌آمیز (مانند نفی علم دینی به اسم ایدئولوژی، یا مسئله‌نمایی دیگران برای خود) به‌دنبال داشته است (بنگرید به اکرادی ۱۴۰۰: ۱۲)؛ درحالی‌که جریان پویا و اجتهادگر جریان عزت نفس و اعتماد ملی، احتراز از تقلید و تکرار، و قدرشناس میراث و سنت و شناخت مسئله‌ها و نیازهای خود با تکیه بر فراورده‌های فکر و دانش بشری و تکیه بر قابلیت‌ها و توانمندی خویش است. بررسی‌ها نشان از این دارد که جریان فقهت حکیمانه چشم به گذشته تمدنی درخشان جهان اسلام و دروان طلایی آن داشته و دارد؛ دورانی که پژوهش‌گران، دانشمندان علوم و مهندسان در مجامع علمی، بازاریان، و تجار جهان اسلام به‌اعتراف خود نویسندگان غربی‌ها با درایت به‌طور وسیعی در رشته‌های هنر، کشاورزی، اقتصاد، صنعت، ادبیات، نجوم، فلسفه، علم، و فناوری ورود کردند و افزون‌بر حفظ هرآن‌چه آن‌را به‌دست آوردند، اختراعات و نوآوری‌های بسیاری در علم و فناوری را نیز بدان افزودند. چشم مسلمانان در این موفقیت به خود اسلام بوده است که جوهر مداد علما را مساوی، بلکه برتر از خون شهیدان می‌داند، تا این‌چنین بتوانند مخزنسی بااهمیت از ترکیب دانش پیشرفته را بنا نهند که از تمدن‌های چین باستان، هند، ایران، مصر، شمال آفریقا، یونان و روم شرقی به‌دست آورده بودند و حتی راه را برای رنسانس اروپاییان و تأسیس تمدنی آن‌ها باز کنند (بنگرید به هدایتی ۱۳۹۹: ۱۱۹). این چشم‌داشت موجب ایستادگی جریان فقهت حکیمانه برای ریل‌گذاری علم، دانش، و فناوری برای احیا و حتی تأسیس گونه نوین آن با عنوان تمدن اسلامی - ایرانی است. چون علم انباشتی و صاحب یک وطن خاص نیست، از این‌رو گذار از عناصر پارادایمیک و استیلایی تولید شبه‌علم و هویت‌های تبعی و دوئالیسم‌های نخ‌نماشده مخصوصاً دهه هفتادی، با محوریت آقایان سروش و بشیریه (نزاع فلسفه علم سروش و تبیین‌های جامعه‌شناختی بشیریه)، با پارادایم شیفتی که فقهت حکیمانه در حوزه علم و فناوری پدید آورده است از نخستین و مهم‌ترین گام‌ها در این راه بوده است. تغییر پارادایم حاکم بر علم در ایران، با توجه به روش‌شناسی آیت‌الله خامنه‌ای، از مهم‌ترین بحث‌های این حوزه است که ارزش و اکاوی بیش‌تر از آن‌چه را که در این‌جا طرح بحث شد داراست. برای توفیق غایی این راه آغاز شده و ریل‌گذاری شده توسط جریان فقهت حکیمانه، ضمن توجه اساسی به «بسیج منابع و

ظرفیت‌های دانشی برای حرکت امیدوارانه و یافتن راه‌حل‌های جدید، مؤثر، کارآمد، و پایدار برای اداره و مناسبات جامعه» (رحمدل و کشتکار ۱۴۰۰: ۲۶۹)، کشورداری، و نهادهای برجسته آن مانند دانشگاه، تأکید بر موارد زیر را ضروری می‌کند:

۱. توجه اساسی همه نهادهای مسئول به جایگاه علوم انسانی به‌عنوان زیربنا و جهت‌دهنده همه علوم و هم‌پیوندی پیشرفت با علم و فناوری و تحول علوم انسانی — به‌عنوان امری «بنیادین»، «فرایندی»، «تحقیقی»، «تخصصی»، و «تدریجی» — برای گذار از علوم انسانی سکولار غربی با رویکرد انتقادی و گذار از رویکردهای «غرب‌ستیز»، «غرب‌گرا»، و «غرب‌زده» و به‌تعبیر برخی از نویسندگان «راه‌برد تولید دانش بومی مرزشکنانه مبتنی بر منابع و مبانی اسلامی-ایرانی، ارتقای زیرساخت‌های تولید علم نافع و فناوری پیشرفته و موردنیاز، و استفاده گسترده از فضای مجازی متناسب با دست‌یابی به مرجعیت علم و فناوری جهانی» (شهری و ساری ۱۳۹۸: ۵۱)؛

۲. آسیب‌شناسی جدی و عملیاتی شورای عالی انقلاب فرهنگی و کمک به آن برای تبدیل‌شدن به قرارگاهی جامع در علم، فرهنگ، و فناوری؛

۳. رصد نوبه‌ای آمایش آموزش، مأموریت‌گرا شدن دانشگاه‌ها، اندازه‌گیری فرهنگ کار، مهارت و میزان چگونگی تولید قدرت و ثروت از علوم و نسبت آن با اقتصاد شهرها و مزیت‌های محلی در قالب شورای اقماری استانی، ملی و حاکمیتی و ازپیش تعیین‌شده در ساختار قرارگاه گفته‌شده، و راستی‌آزمایی امتداد اجتماعی آن از سطح حاکمیت تا سطح بخش ترسیم‌شده و اثربخشی آن در بازه‌های زمانی؛

۴. گذار از بحث‌های غیرضروری امکان و امتناع در قالب علوم انسانی اسلامی و پذیرش آن به‌عنوان یک واقعیت و فعال‌شدن شورای تحول علوم انسانی که به‌دلیل فقدان اراده و عزم و نیز امتدادنیافتن در دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و جامعه و نیز نابرخورداری از ضمانت اجرایی از یک سو و بی‌عملی در برابر اتهامات ناروای حکومتی‌شدن علوم انسانی از سوی پارادایم شبه‌علم روشن‌فکری — تکنوکراسی لیبرال هم‌چنان بی‌اثر یا کم‌اثر و در فضای عمومی دانشگاه‌ها منفعل است؛

۵. ضرورت نیل به دانشگاه اجتماعی با رویکرد حل‌المسائلی و لوازم آن یعنی نهادها و حلقه‌های واسط جهادی علم، گروه‌های مسئله‌محور، و اندیشکده‌های راه‌بردی — کاربردی به‌عنوان راه نوین و میان‌بر تولید علم و قدرت در حوزه‌های گوناگون علم و محاسبه نتایج آن‌ها از ایده تا محصول در نظامات ترفیع و ارتقای استادان؛

تبیین پارادایمی علم و ... (مجتبی زارعی و سیدابراهیم سرپرست سادات) ۱۲۷

۶. به رسمیت شناخته شدن تولید متون و ادبیات علمی - کاربردی در قالب نسل جدید مجلات حل المسائلی در کنار مجلات علمی - پژوهشی رایج، و محاسبه آن در سازوکارهای نوین نظام رتبه بندی دانشگاه ها و نیز ترفیع و ارتقای استادان؛

۷. تأسیس مراکز سیاست گذارانه مأذون از قرارگاه علم، فرهنگ، و فناوری برای تلفیق نظام موضوعات، نظام مسائل، و معضلات کشور در سطوح ملی، حاکمیتی، و استانی و مراقبت از امتداد اجرایی و اجتماعی آن با حضور عالمان، نخبگان، و کارگزاران سطوح گفته شده سه گانه؛

۸. تشکیل شورای هماهنگی در اجرای اسناد «تحول آموزش و پرورش» و «دانشگاه اسلامی» با حضور دو وزارت علوم و بهداشت و نیز وزارت آموزش و پرورش و دیگر دستگاه های مسئول و گزارش فصلی به افکار عمومی؛

۹. راه اندازی دانشکده ها و مدارس تربیت تخصصی کارگزاران و حکمرانان در تراز انقلاب اسلامی، با استفاده از راه های تجربه شده و موفق دنیا در تربیت تخصصی کارگزاران؛

۱۰. حذف و تلفیق برخی از معاونت های هم سو، اما مجزا و قابل ادغام نظیر معاونت آموزشی و معاونت پژوهشی تا سطوح دانشکده ها در دانشگاه های کشور و تأسیس یا تقویت گروه های علمی - آموزشی و کانون های استاد محور به عنوان نقاط کانونی ظهور یک دانشگاه اجتماعی، مسئله محور، و تمدن گرا حاوی سرفصل های نوین از طریق حوزه های بینارشته ای.

کتاب نامه

اجاقی، صبا و سید محمود آقایی فیروزآبادی (۱۳۹۹)، «طراحی مدل مفهومی اجرای الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت با تأکید بر بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی»، راه برد، س ۲۹، ش ۹۴، ۶۷-۹۶. ارغنده پور، کریم (۱۳۹۳)، در جستجوی جامعه باندمدت: گفت و گو با دکتر همایون کاتوزیان، تهران: نشر نی.

اکرادی، احسان (۱۴۰۰)، «نقدی بر عناصر پسااستعمارگری و برنامه درسی پسااستعمارگرا از منظر هومی بابا، فرانتس فانون، و ادوارد سعید»، دانش نامه ایرانی برنامه درسی (دایرةالمعارف)، انتشار برخط: <www.daneshnamehicsa.ir>.

بشیریه، حسین (۱۳۹۷)، احیای علوم سیاسی گفتاری در پیشه سیاست گری، تهران: نشر نی.

خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۷)، گام دوم: بیانیه گام دوم انقلاب خطاب به ملت ایران، به مناسبت چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، تهران: انقلاب اسلامی (وابسته به مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی).

رحمدل، ناصر و مهران کشتکار (۱۴۰۰)، «الگوی جامعه دانش‌بنیان در جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات مدیریت راهبردی*، ش ۴۵، ۲۶۹-۲۸۸.

سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور (۱۳۸۳)، *مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه/ معاونت امور اقتصادی و هماهنگی برنامه و بودجه*، ج ۱، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

سروش، عبدالکریم (۱۳۹۷)، سخنرانی چهلمین سالگرد انقلاب، در ملنوپارک کالیفرنیا ۱۸ بهمن: <www.drSOROUSH.com>.

شهیر، احسان و حسین ساری (۱۳۹۸)، «راه‌بردهای علم و فناوری استحکام ساخت درونی قدرت ملی نظام جمهوری اسلامی ایران»، *امنیت ملی*، ش ۳۱، ۵۱-۷۷.

فارابی، ابونصر (۱۴۱۳)، *الاعمال الفلسفیه*، مقدمه، تحقیق، و تعلیق از دکتر جعفر آل‌یاسین، بیروت: دار المناهل.

مهدی‌پور، فرشاد (۱۳۹۳)، «گونه‌شناسی جریان‌شناسی‌های فکری - فرهنگی در ایران معاصر»، *دین و سیاست فرهنگی*، ش ۲، ۷-۳۰.

میراحمدی، منصور (۱۳۸۵)، «مقایسه ویژگی‌های معرفت‌شناختی جریان‌های فکری سیاسی معاصر در جهان اسلام»، *ره‌یافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ش ۸، ۱۷۵-۲۰۲.

هدایتی، محمدرضا (۱۳۹۹)، «آینده تعاملات علم و فناوری ایران با کشورهای اسلامی براساس نقشه راه توان‌مندسازی علمی جهان اسلام»، *مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام*، ش ۲، ش ۴، ش پیاپی ۶، ۱۱۷-۱۴۸.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۷)، «جامعه کوتاه‌مدت (بررسی مشکلات توسعه سیاسی و اقتصادی بلندمدت در ایران)»، ترجمه عبدالله کوثری، بخارا، ش ۶۸ و ۶۹.